



گردن چرخانده‌ای به اضطراب  
در پس حفره‌های مجروح  
صدا می‌زنی مرا  
ای بایونه اندوه  
بگو چگونه بسرایم؟  
فوران اشک در صدایت را  
که شکل درهمی از ایستادن بادی  
جلوتر بیا  
به موازات لب‌های پنجره  
حالا بگو در این تخیل غلیظ  
در انتظار کدام اشاره باران  
باشم؟  
که از بسامدش  
رنجی ناگزیر بر سرم نریزد  
و پرت نشوم بر شمایل تاریکی  
که ذهنی مرطوب را پس می‌دهد

بگو در طبیعت تو  
به کدام جهت شعله بگیرم؟  
تا طلوع کنم بر نیم‌رخ کلمات  
و از کهنکشان عبور  
ای سطر سر به زیر  
آویخته بر تلالؤ ماه  
قد کشیدن تو بر ناخودآگاهم را  
برگردن کدام حروف معاصر بیندازم؟  
که سبز شود اندیشه‌اش  
در خاک‌های نابارور  
ای یاس درهم‌تنیده؛  
ظرافت لبخندی در عبور!  
به دیدنم بیا!  
صدا بزن مرا

که در ادامہات نشسته  
هزار ناگهان تازه  
می‌بینی؟

این نشانه‌ها؛

از سمت تو،

عبارتی ست از نو

که خواب واژه‌های گداخته را به هم می‌زند.

حالا می‌توانم با هر انگشت

شعری را جابه‌جا کنم و به هیئت لبخندی جا بزنم. ■